

اسم کتاب: **مؤمن الباع**

مؤلف: **محمد صالح بن محمد برغان**

موضوع: **زبان فارسی**

سال چاپ: **۱۳۸۵** ق. محل چاپ:

شماره عمومی: **۱۵۲۱** کتابخانه / بخش:

وقفی / خریداری: **جواد ترسی** تاریخ:

طول: **۳۴/۵** عرض: **۲۱** شماره صفحات: **فائده نر**

مصور: ☐ درسی ☐ گراوری ☐ افست

ملاحظات:

في مواضع مخصوصة مثل محال المكان وما
كما في الاشارة الى ان الاعضاء
في بعض المواضع كطائفة من الاعضاء
لا يمكن ان يكون ذلك لما رخصه جواد
اخر ايجامه وما دل على عدم جواز
المتكثرة وهذا وذلك لكلامه وان كان
الغسل بالحرارة المحرقة والغسل بالماء
اذا كان الملك لم يلحق بالصل عليه من هذا
حيث قال في جواب من قال ان اصل
المال بالحق في قوله ثم انهم في جواب
مالك فان الله تعالى قد جعل في الاشياء
المذهبة اختار وروى به سائر الاقوال
لازم ادله ومشا وجهه عدم انعكاس

في رده وان اعرضنا النظر عن ذلك لانها على ما ذهب اليه في رد القول بان يوم الاحساب من ذلك علم
على البطن وبعد الغسل من تلك الاعضاء والاعراض عن ان كلام هذا القائل والاختصاص بما ذكره في ذلك علم
جواز الغسل في الماء المتكثرة من الخارج المحرق ان كان من غير ان يفسد كونه في الاضداد وان قطع النظر عن ذلك لم يكن
اظوا لا في ادبره عليه من هذا الاحتياج كما لا يقع لان الكلام انما كان في ناسيل لاصل لغيب القائلون بحيث يكون مستويا
لما لا يبين لرجح اليه عند الاستنباط وذلك لا ينافي جواز تخصيص القاعدة في وجهه وهكذا فلتكن هذه الاخبار باعتبار
اشتمالها على قبولها ودخل مدرك القاعدة ورواها على العام ولخصها في القاعدة وابقه وان كان ذلك الكلام مذكورا في
فتاوى الشريعة على ان الشريعة على العقول فيكون ما ذكر من خواصه فقد انما لا يخص مورد اعزل لا يحكم بخواصه وان النفس
بالشركة من جهة الاختصاص في غير شعبة لا شراط ذلك معلومة بالحسن به في الفقه وان لم يكن لما لان مناهج
اعية موارد المشبهة بغيره ان النفس فاسد من صفة لان الكلام انما كان في الاستنباط لا في الاضداد على ان الشريعة في
من غير ذلك الاستنباط في غير شعبة من شعبة في كل وجه من مال مشبهة في غير شعبة في غير شعبة في غير شعبة في غير شعبة
يعرف في ذلك بان المحصول في غير شعبة لا يفسد هذا النوع لان ذلك الكلام المذكور في هذا القائل في باب المكان والمحصول
الصلوة ككلام غيره صريح في عدم الفرق بين المكان والتوليح لا موال والعرض في غير شعبة في ذلك المشبهة بالغير
وبالحال فان عدم الفرق بين اشياء المشبهة بالغير المحصول ما عليه فقام ظاهره في عدم الفرق بين اشياء المحصول في غير شعبة
على جواز ان تكال كل مطاقتا كان او صفتا ظاهره في المطمئن هذا الوجه لا غبار فيه ولكن لا بد من تبيين القول في
المحصول في غير شعبة من غير فاعلم ان جماعا لا صفتا قد كلفوا في المثال في كلام الامرين ولم يجدوا واحدا منهما فقتل البعض الاول
بالثبوت وغيره عن الثاني في بحث المكان بالماضي المشعور قال المحقق الثاني في ذلك المقام في حق عدم هذا اذا كان المحصول
في القاعدة كالبيت البين اماما لا بعد محلهما عادة كالصلاة فان حكم الاستنباط فيه سافطوا الظاهر انما انما في وجوب
اجتناب الجميع من المشقة هذا فلو كان كذا في كل مكان لم يكن في المثال في غير شعبة في غير شعبة في غير شعبة في غير شعبة
استنباطا في غير شعبة في غير شعبة في غير شعبة في غير شعبة في غير شعبة في غير شعبة في غير شعبة في غير شعبة في غير شعبة
هذا في المثال في غير شعبة في غير شعبة في غير شعبة في غير شعبة في غير شعبة في غير شعبة في غير شعبة في غير شعبة في غير شعبة
المضروب لدخول غير زمانه في غير شعبة في غير شعبة في غير شعبة في غير شعبة في غير شعبة في غير شعبة في غير شعبة في غير شعبة في غير شعبة
ومشاوره في غير شعبة في غير شعبة في غير شعبة في غير شعبة في غير شعبة في غير شعبة في غير شعبة في غير شعبة في غير شعبة في غير شعبة
وقال البعض في بحث المكان ولعل القاطن ما يوجب اجتنابا في غير شعبة في غير شعبة في غير شعبة في غير شعبة في غير شعبة في غير شعبة في غير شعبة في غير شعبة في غير شعبة
على تحقيق التمكن من الاجتناب بل يخرج وقد مر وهذا كما في غير شعبة في غير شعبة في غير شعبة في غير شعبة في غير شعبة في غير شعبة في غير شعبة في غير شعبة في غير شعبة

طائفة
في بيان حكم
الاجتناب في
المحصول

في كل

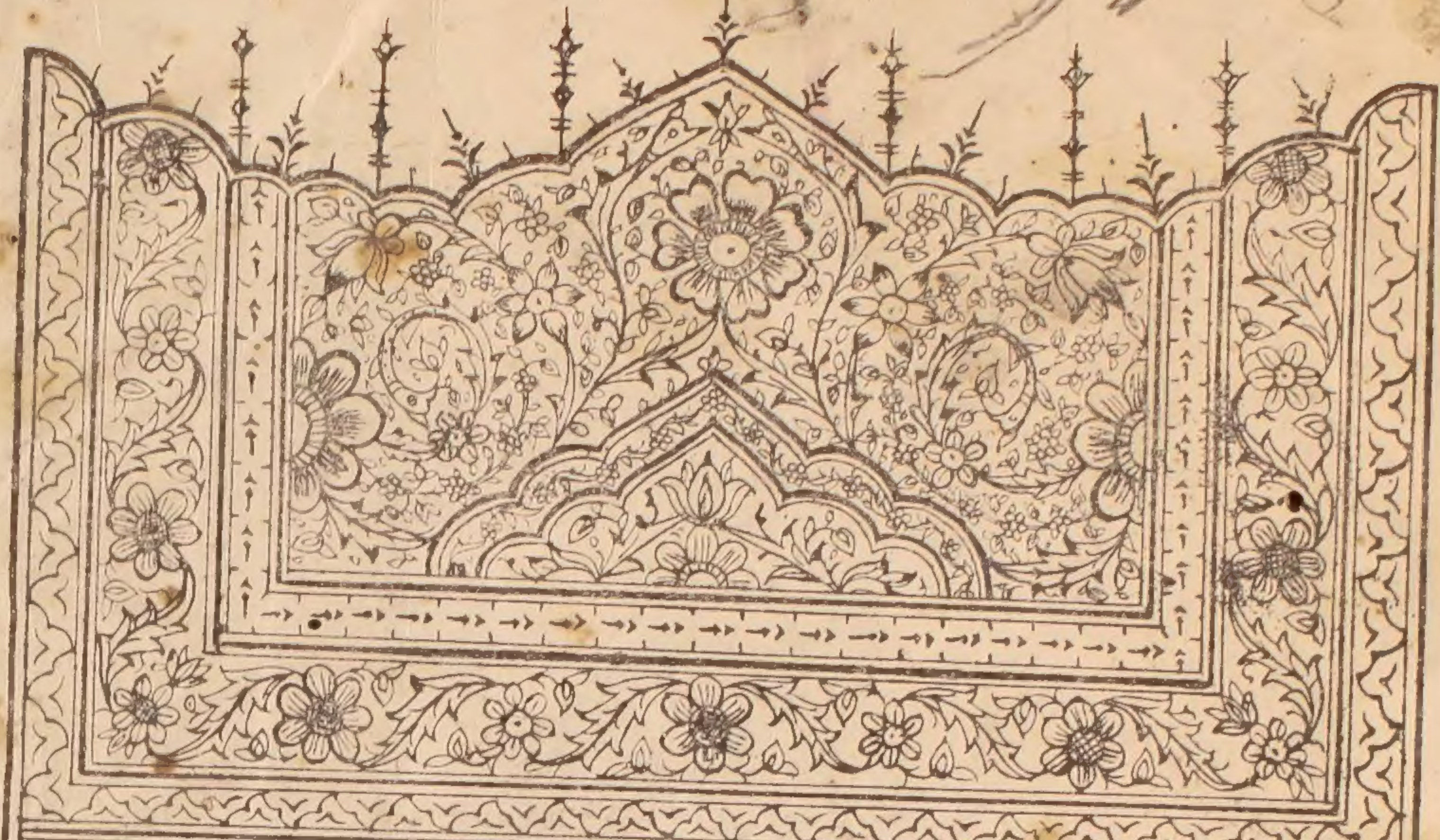
احمد
مكتبة مركز آستان قدس رضوي



کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی
شماره ثبت هجری: ۳۹۴۴۹
تاریخ: ۱۳۸۵

نسخه

جواد



هَذَا كِتَابُ الْحَبِيبِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ... الحمد لله رب العالمين... محمد صالح البرغوثي... هذا الكتاب...

Handwritten notes in the top margin of the left page.

فوالله اني اعلم ان الله... الحمد لله رب العالمين... محمد صالح البرغوثي... هذا الكتاب...

Handwritten notes in the left margin of the left page.

Handwritten notes in the bottom left margin of the left page.

فصل فی قصیدہ کز لیسان ابن

[illegible]

وَقَدْ رَأَى فِي الْفَيْدَةِ كَمَا أَشْمَلَتْ فِيهِ
بَصِيرَةً قَصِيرَةً كَمَا أَشْمَلَتْ فِيهِ

[illegible]

فَصَلِّ عَلَى خَدِيعَةَ ابْنِ أَبِي هَالٍ

[illegible]

من کتاب
مصابیح

فَصَلِّ حَتَّىٰ تَحْضُرَ لِعِيَا صِلَا اَنْتَ

مرمان هر کس که نماند که باری و نکند و خداوند از فضل و انعام بیرون خواهد آورد و اسم هر یک را با یک حرف از حروف فو نا آخر ایشان گفته
اوست آنکه یک کس بیرون بماند و زایل همان با عین این بر هر پس اینها هشتاد و پنج حرف و پیشوایان اسلام و دست ایشان داخل
هشتاد و پنج حرف ایشان داخل نام مشهور پس چهل با سایر ملائکه و اعیان هر کس که ندانند با سمان چون با سمان حجام رسیدند صلی
با ایشان ملاقات نمود و او ملکی بود که هفتاد هزار بر داشت که پس صیقلی از افراسیاب و افراسیاب و او ایستاده است و نگار است بخواب
عرش او و قیصر در نفس خود که زایل کند که با اهل این دنیا بخیر برادر و در این است و چنانکه هر کس که در این است و در این است و در این است
پس خداوند تبارک و تعالی شد با چنانچه در نفس خود که زایل کند و فرموده است و اینست در مکان خود که و خود را در این است و در این است و در این است
خود فکر نمودی پس صلواتی بود و خود را در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است
بر این چنانکه هفتاد و پنج حرف و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است
کند بر پروردگار خود که رضای او من کرد و است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است
و فرمود که هر کس که با اینها و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است
پس اینها و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است
گفت و منم یک کس که فرموده است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است
العیان که من فایده حسنه و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است
خفتن او را با باری شام و خود پس در هر کس که انکار و امثال آن مر پس خفتن بر اینها و در این است و در این است و در این است و در این است
بکار انداخت و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است
چون مادرش شدند پس فوج از عرش فرمودند از شما با شما آنرا که رسیدند صلواتی که گفتا بود و در این است و در این است و در این است و در این است
ایشان و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است
شده است و اینست که ای پسران و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است
که فرمودم چنانچه هفتاد و پنج حرف و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است
و چنانچه هفتاد و پنج حرف و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است
بیا من درگاه و مر عطا فرمایید و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است
و هفتاد و پنج حرف و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است
که بیا من درگاه و مر عطا فرمایید و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است
شد و فرمود چنانچه هفتاد و پنج حرف و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است
انام حسنه و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است
الهی بخا و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است
که بیا من درگاه و مر عطا فرمایید و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است
و مرید که صلواتی و مر عطا فرمایید و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است
صلواتی ملائکه و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است
و فرمود که خفتن ملائکه که او را در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است
و فرمود که خفتن ملائکه که او را در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است
مضاعف که با اینها و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است
او بیغایه از انعام عرش خود خداوند جل جلاله داشت که انعام هر یک و هفتاد و پنج حرف و در این است و در این است و در این است و در این است
میکان خود که من عظیم و وفور عظیمی هستم و نیست با کلام از من چیزی و موصوف و میگویم که پس اینها و در این است و در این است و در این است و در این است
از صفون ملائکه و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است
برای که من مولود که مولود شده است برای محمد و وحی که در یسوع و از ان جان که بیا از هشتاد و پنج حرف و در این است و در این است و در این است و در این است
که برای محمد مولود شده است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است

جَمْعُ كَذَا شَيْءٍ وَافْعَالُ شَيْءٍ
فَصَارَ زَيْتٌ وَصَاصِلٌ وَفَاعِلٌ

نماید که ستمکاران و فاسقان و زوابع و خلیفان ستمکاران را هلاک بخشد یعنی فریاد برآورد که در حق سرش بر این فیض کرم تو طاعتی
 و رعایتی نداشته اند و از تو که بدینا برآمده و دندار که کند و نکشت خود را بدندان کز و گوید که کاش با پیغمبر را بدی دست که به نوم
 و گوید که ای من کاش ابو بکر را نابود نکنم و بهوم و با ابو بکر گوید که کاش پیغمبر خود وی میجو مانند دوی مشرق و مغرب
 پس بدین پیغمبر دیناری میس خورشید انداخته ایشانرا که امر را بر ایشان بفرستد و از او میگوید که کاش پیغمبر ستمکار گوید
 که امر تو بر حکم میباید منان بندگان خود را بجز بدین اختلاف دان میگرداند و اندک بار دیگر آن حکم میکند پس بداند و سبب ابو بکر عمر
 که لعنت خدا بر ستمکارانست آنها را که منع میکردند بر مراد از راه خدا یعنی از منافع امیر المؤمنین ولی خدا و راه خدا را که میخواستند
 و اعتقاد و بقایمانند ایشان اول کسب کرد در فضا میسرای و حکم خواهند کرد بحسن نزد امیر المؤمنین خواهند بود که حکم خواهند
 کرد در کشند و اعراض الحطاب بعد از او در فضا که با مراد و رفت و در بر شک فاطمه و محسن را شهادت کرد پس اهل علم را حاضر کردند تا
 اثبات بر ایشان کنند که اگر یک از آن را با آنها بر و با آنها واقع شود هر انچه هر جوش ایند و مشرف تا مغرب اگر بر کوهها و دینا بگذرانند و
 همه خاکستر شود و ایشان را با اینان با آنها بنزد پس حضرت امیر المؤمنین نزد عرش چشم بدو زانو زد و با این نام ستمکاران خود خصم نماید
 خصوصاً معاویه علیه السلام و ابو بکر و عمر و معاویه و زار و دینا و دینا را با آنها و ستمکاران را با آنها میبوسند و کجی ایشانرا
 نمیدانند و ایشان کجی نمیدانند پس اینجا که کلاه و محبت ایشانرا اختیار کرده بودند ای برتر کرد و امانت امان و کسب که مراد از راه
 انجمن و انس یعنی ابو بکر و عمر را ایشانرا و در بر باهای خود قرار دهم تا اینکه ایشان را بپسراشد و عذاب خدا را بپسراشد
 پس خورشید و فضا بدید که چه فایده میدهد تا از این سخن چون شتم بر خود کرده اید و در عذاب بر سر بکشد پس درین وقت ندای او بدو و او
 برآوردند و بپسراشد و عرض کوثر سؤال کنند از حضرت امیر المؤمنین و حافظان ملائکه نزد حضرت یاسند که گویند حقون را و فضا را و
 بدو و از عذاب خلاص کن پس حضرت با ایشان گوید که هر که بدین فتنه لب لبوا نشینند که نیست شراب شام امیر و محسن و پیغمبر یعنی
 شما شفاعت نشافین و این قولی را به عبد الله علیه و آله کرده است که گفت رفت روزی حضرت امیر المؤمنین و حضرت امام حسین
 و هر یک از حضرت ششم بود پس دست خود را بر کف حضرت امام حسین زد و فرمود این کشته خواهد شد کینه زاری و نخواهد کرد کینه زاری
 بخدا سوگند که زندگانی تو ز کار بد زندگانی خواهد بود و حضرت فرمود که امیر است و افعی میشود و ایشان را فانی و روائی کرده است
 که روزی حضرت امیر المؤمنین فرمود که حسین کشته خواهد شد من شناسم او زیرا که در آن تربت کشته خواهد شد و فرمود بدین کسر
 قرانت و ابطار حضرت صادق علیه و آله کرده است که روزی حضرت امیر المؤمنین حضرت امام حسین گفت که ای ابو عبد الله سنا لحاسنه
 مرهم بر نو اند و سنا که اندام امام حسین عرض کرد فدای تو شوم حال من چگونه خواهد بود حضرت فرمود که میدانم اینجا ایشانرا اند و تو
 نهی بدان پیش از آنکه انصافیت بخور ساجی اخلا و ندید که خانم داشت فدا داشت که بپایه خونی تو نخواهد چن و نخواهند توانست
 که ترا ازین برکنار کنند و نابود تو کار ترا از خواطر تو بخواهند و ندانند که حضرت امام حسین عرض کرد که همین بس است مرا و اگر کردم با غیر خدا
 فرستاده است و مضیق میبکند گفت پیغمبر خدا را تو که بکنیم بدین جور و در کتاب کامل از زبان از اوستا عور و وایه کرده است که امیر المؤمنین
 فرمودند بدو و فدا تو فدای حسین بکه کشته خواهد شد و نظر کوفه و کوفه ناظر منمیکم بسو انواع و خشیا که که گمانا خواهد کشته اند و فرستادند
 و بیکر بنید و عمر را به سجده اندازند از برای او اول شب تا صبح پس چون انحضرت شهید شود بنا و جفا بکنند بر انحضرت پیغمبر ز بار غیر از آنرا و بد
 و شیخ مفید از برای غارت و وایه کرده است که روزی حضرت امیر المؤمنین را بگوشت که کسر چسب کشته خواهد شد و نو زند خواهد بود و با
 او نخواهد کرد چون حضرت امام حسین شهید شد برای میبکند که راست گفت علی بن ابی طالب حسین کشته شد و من زاری و نکردم و اطمینان
 حسن و زنا من میگرد فایده نداشت و دو نصیب فرات را به هم حضرت شفا و وایه کرده است که و قیه حضرت فاطمه حضرت امام حسین را در
 داشت که حضرت رسول انجمن را کوفه و فرمود لعنت خدا کشته را و لعنت خدا بر آن کشته را و لعنت خدا بر آن کشته را و لعنت خدا بر آن کشته را
 بر خدای خود خدا حکم کند همان من را هلاک کنایه کنند کشته گان را و چون حضرت فاطمه را بکشتند از ایشانده عرض کرد با اینا ای شیء بقول یعنی
 بدینا اینجا چه سخن است که میفهمی فدای تو با نداه ذکر نهی ما بپسیرید بعد از بدید که بیاید خود را و درم با همه و خواهد سپید
 ارض و بعد از تو را و ظلم و مکر و سرکشی و دوزان و زمان کوفی از اصحاب خود که مانند سارها آسمان باشند و با شود و ندید و
 قتل و کوبار و نظر منست لشکر گاه ایشان و جنگها و قهرها ایشان حضرت فاطمه کشتی اید کجا است این موضع که وصف فرمود حضرت فرمود
 دو موصوفی که از کربلا گویند که خدایا کرب بلا ستم را و بر لعنت ویران ایند را و بدین لعنت که که بر ای از ایشان جمع اهل اسما آنها و
 و نهی شفاعت کنند شفاعت ایشان معقول نکرد و در محمل باشند و دانش فانی با اینا بقدر حضرت فاطمه کشتی اید حسین کشته

فصل در ذکر کرامت کربلایند

[illegible]

کتابخانه

فصل در بیان کرامت ایشان برانند

[illegible]

فصل فی ذکر کرامتین و اکرانند

مهرکد و لغوه نیز ندیش حتمت محو و مش مبادی جو خازانان حتمت صدای اخضر را می شنوند حتمت را ضبط میکنند که مبادی برود
ابدای حتمت بشو و قضا الش ناز و ناز نشد بدو و خود پس بسوزاند اهل نفس را و نا اخضر است و کریم است ایشان محافظ میکنند حتمت
را و در مبادی ابدای و او حتمت میکنند و درگاه حتمت را بسبب بسبب و اهل نه به پنج ساکن میگرد و در حتمت از خوش و نا اینک ساکن کرد و خوش
حتمت فاطمه و بدر سبب که در باها ناز و پاکست که از هم جدا شوند ندیش داخل شود بعضی از افعال و بعضی و نیست فطره از آن و زبانها مکر
اینکه ملکی موکلست از آن چون املا نکه صورت کمر حضرت فاطمه را بشنوند خاموش میکنند و خوش و خوش از اینها فاطمه را خود
و حبس میکنند بعضی را بر پیچ از خوش اینک مبادی را غرق کند اهل نه ناز و املانکه پیوسته سرشانند و کریم میکنند از برای کریم فاطمه
و نفع و واسطه غایت میکنند بدرگاه خضم و اهل عرش و افعال کبر و در عرش ضعیف مینمایند و بلند می شود و احوال انکه بطلان
خضم از سرش اینک مبادی را غلبه بر اهل نه ناز کرد و احوال کوی از ایشان برسد بشو و نفس هر اهل نه مدح و شوق کریم ناهل
و مینماید کوهها بحرکت اینک از زمین بلند و زبان بدای اهل خود گفتند فدای تو شوم این پس که فرو برد عظیم است حضرت مکرر اینک گفتند و ناز
از آنست که گفتند پس فرو شوای ابو صبر اما عینان نگویند بهتر از عین فاطمه یعنی با اینمیز اینک که از اینها با نشد که باری میکنند حضرت فاطمه را
چون اینک اهل اخضر و مؤمنان یک پرورداردم و از بسبب که در پیشگاه حق گفتند پس حضرت بصلوات خود رفت و دعا میخواند و مؤمنان را میخواند
از خند نه اخضر برودن امدم و نتوانستم طعامی خورد و مرا خوابید چون صبح نمودم مضطرب و زده بودم و در حال اینکه خانقاه و نوسان بودم
تا اینکه بخندم اخضر رفتم و چون پدیدم که اخضر ساکن کردیم پدید آمدن من بر نشان شدم و حمد خدا را میخواند و مکرر مدح و تعریف میفرمود و در رکعت
کامل را قرائه از عبد الملائک از طرفین روایه کرده است که حضرت امام جعفر ضامن فرمودند که چون زبان حضرت امام حسین را در باها نشو
بناشید و سخن بگویند مگر سخن خیر بدو سبب که ملا نکه شد و روز از اخفاظان مبادی اندیشم ملا نکه که در باها مینمایند و ایشان را
میکند و املا نکه ظاهر از نشات که جواب ایشان را میگویند پس ایشان را میگویند ناز و احوال شمس را فاطمه و صبح و اینک و وقت ملا نکه
ظاهر با ایشان سخن میکنند سوال میکنند از ایشان از بعضی از امور آسمان و در غیر اینها و وفات سخن میکنند و دست نمیشوند از کریم
و دعا و مشغول نمیشوند ایشان را هیچ چیز مگر شهادت و وفات که سخن بگویند گفتند فدای تو شوم از چه چیز سوال میکنند از ایشان و کدام پدید
سوال مینمایند از دیگری ملا نکه حفظ ناملا نکه ظاهر هر خود ملا نکه ظاهر سوال نمینمایند از حفظه زیرا که ملا نکه ظاهر از انکار حتمت میکنند
و حفظه از آسمان بر می نمایند و با لا بهر و ند گفتند از چه چیز سوال مینمایند از ایشان حضرت فرمود ملا نکه حفظه چو با لا بهر و ند می نمایند
با سبب که موکلست بخوابس بنا مینمایند که بیدارند پیغمبر را و در ناز و ویدند حضرت فاطمه و حضرت امام حسین و حضرت امام حسین و سایر اهل بیت
را که بنام بقا در حلقه کرده اند و اینحضرت از ایشان سوال میکنند از امور کجند و از اشخاص که از شما حاضر شده باشند و در باها مینمایند
که ایشان را چه پدید ایشان را بدعا خود حفظه عرض میکنند چگونه ایشان را بهم ایشان را و ایشان سخن نازا نمیشوند پس پیغمبر و ائمه و مقربان
با ایشان کریم تر نیستند بر ایشان و دعا میکنند از برای ایشان برای خواطر ملا نکه ایشان را و نیستند و مبادی ایشان و چو از برای کریم در ناظران
ایشان را مینمایند و بگرد و محافظت نمینمایند ایشان را تا بمکان خود کریم نند و مبادی ایشان را میپسایم با اینک از اندکی هیچ مانع از صلیع نمیشود
و کریم بداند که روزی با او چه قدر ثواب است هر اهل بیت را نماند در ناز و احوال و شبها و احوالهای خود را بفرستند و حضرت بارت او
نمایند و بدر سبب که فاطمه را باها از پیغمبر هزار صدیق و هزار و شصت و هزار هزار صلا کرد و مینان بر اخضر کریم میکنند و ایشان در کریم
باری مینمایند حضرت فاطمه را و حضرت فاطمه دو مصیبت اخضر بر من ندیش مینمایند و اسمها را میگویند که اینک که زبان می شنوند از برای حتمت
بر ضامن اخضر و حضرت فاطمه از کریم ساکن میگرد و ملا نکه حضرت رسول نیز و مبادی بدای خیر کریم و در او روی اهل اسمها ناز و ناز و شایع
او نقد پس در شبی پس صبر کن و نفس خود را که به ناز و ناز اینک ملا نکه نقد پس مینمایند و در کار خود بدر سبب که خداوند عالم
با انجام خواهد رساند امر خود بدر سبب که فاطمه در نظر میکند بدو کسب که حاضر شده است از شما ها در حاضر پس سوال مینمایند از غذا و
ایشان از هر چیزی پس شکر میکنند و ناز اخضر را که فضیلت ناز اخضر زیاد و از آنست که لحضای توان نمود و روایه کرده است
خدا و برینند که حضرت امام جعفر صادق فرمود که زبان هاشمیه نشان میجو خود نکشید ند و خدا نامزد نال اینک بخند و سر بر زبان
و سرگها فغان امام حسین را از برای ما فرستاد و در حدیث است که حضرت صادق فرمودند که سر هاشمیه و حضرتان و وید
دیدند و در خانه هاشمیه و در شبی سال تا آنکه کشته شد علی الله زیاد و در حدیث است که فاطمه در حاضر امام حسین فرمودند که حضرت
بجنان خود زنده ارضا و سر نکشید چشمت خود و نشان تو بر تو خود را انکه فرستاد و مختار سر بر زبان و او را و او را از برای بر شایع
روایه کرده است کرد و روزی از عمر محمد بن حضرت امام رضا فرمودند که برای پسر شیبان را زود تو عرض کردم نه فرمود که این و روزی در شب

فصل در ذکر کرم و بخشش حضرت

در بیان آن نویسنده بنام نویسنده و این است که از این جهت که این کرم و بخشش حضرت
مستحق ذکر و این است که این کرم و بخشش حضرت
علامت عریض که اگر بنام این بخشش کرم و این است که این کرم و بخشش حضرت
حسین حاجت را از این جهت که این کرم و بخشش حضرت
عاجز است از بیان آن نویسنده که این کرم و بخشش حضرت
پس اگر قبول نمی نماید که این کرم و بخشش حضرت
باب رسول الله قبول میکند و این کرم و بخشش حضرت
و فرموده خاصه از این جهت که این کرم و بخشش حضرت
در نزد منست و فرموده خاصه از این جهت که این کرم و بخشش حضرت
حال را حاضر نمود پس این کرم و بخشش حضرت
حضرت فرموده و این کرم و بخشش حضرت
رفتند و در شب که این کرم و بخشش حضرت
فرموده و این کرم و بخشش حضرت
بیکدیگر نشان میدهند و این کرم و بخشش حضرت
عرض کرد منم آنکه که فلا شیب و این کرم و بخشش حضرت
نخستین برادر بزرگوارش امام حسن بوده است و این کرم و بخشش حضرت
عرض کرد سید صد عدل این کرم و بخشش حضرت
پس این کرم و بخشش حضرت
من بود و این کرم و بخشش حضرت
نشد و کرم و بخشش حضرت
و بداند که این کرم و بخشش حضرت
و بعد فرموده و این کرم و بخشش حضرت
که این کرم و بخشش حضرت
با این کرم و بخشش حضرت
و زمان زن پیر حکایت این کرم و بخشش حضرت
از فرزند پس نشان بکشد و این کرم و بخشش حضرت
شناخت و فرموده و این کرم و بخشش حضرت
حضرت فرموده و این کرم و بخشش حضرت
و هزار شریف بن با و عطا و فرموده و این کرم و بخشش حضرت
پس و این کرم و بخشش حضرت
بسیار و در زمان خلافت حضرت و این کرم و بخشش حضرت
شعبه و این کرم و بخشش حضرت
فاجر و ظالم و غاصب است و این کرم و بخشش حضرت
و کرم و بخشش حضرت
امداد و کرم و بخشش حضرت
بنوه بود و این کرم و بخشش حضرت
مادر و این کرم و بخشش حضرت

در بیان آن نویسنده بنام نویسنده و این است که از این جهت که این کرم و بخشش حضرت

در بیان آن نویسنده بنام نویسنده و این است که از این جهت که این کرم و بخشش حضرت

فصل در بیان کرم و بخشش حضرت

و خالق و رحیم که از این جهت که این کرم و بخشش حضرت
انحضرت فرموده و این کرم و بخشش حضرت
بود و این کرم و بخشش حضرت
بخشش از این جهت که این کرم و بخشش حضرت
بیم داد و این کرم و بخشش حضرت
باز بیم بخشش از این جهت که این کرم و بخشش حضرت
و کرم و بخشش حضرت
مدار و این کرم و بخشش حضرت
منبدا و و این کرم و بخشش حضرت
دست این کرم و بخشش حضرت
کشته ام و این کرم و بخشش حضرت
فاطمه و این کرم و بخشش حضرت
صاف و این کرم و بخشش حضرت
من بد و این کرم و بخشش حضرت
من باشد و این کرم و بخشش حضرت
والسلام علیکم و این کرم و بخشش حضرت
هنا و این کرم و بخشش حضرت
که امام حسن و این کرم و بخشش حضرت
نشد و این کرم و بخشش حضرت
کرد و این کرم و بخشش حضرت
و این کرم و بخشش حضرت
و این کرم و بخشش حضرت
نیز و این کرم و بخشش حضرت
دوان باشد و این کرم و بخشش حضرت
و این کرم و بخشش حضرت
حسین و این کرم و بخشش حضرت
که این کرم و بخشش حضرت
و این کرم و بخشش حضرت
خود و این کرم و بخشش حضرت
عصیه و این کرم و بخشش حضرت
که هر که و این کرم و بخشش حضرت
و در بد و این کرم و بخشش حضرت
که رسول خدا و این کرم و بخشش حضرت
اند که و این کرم و بخشش حضرت
پشت سر او و این کرم و بخشش حضرت
از این کرم و بخشش حضرت

در بیان آن نویسنده بنام نویسنده و این است که از این جهت که این کرم و بخشش حضرت

در بیان آن نویسنده بنام نویسنده و این است که از این جهت که این کرم و بخشش حضرت

کتاب فی رد و غاشر فی حد و حد

من برادر من هر دو فوت شده است پس بنام خداوند عالم و می نمود و اگر کسی از این کتاب را بخواند...

و این کتاب را در هر روز بخواند...

و این کتاب را در هر روز بخواند...

کتاب فی رد و غاشر فی حد و حد

و حال آنکه در هر روز بخواند و در هر روز بخواند و در هر روز بخواند...

و این کتاب را در هر روز بخواند...

و این کتاب را در هر روز بخواند...

فصل فی بیان مریضی و اسباب آن و قیام

که نما میباید پس هر چه خورد و از نان و از اسیر میبکند و ماهی و از اغار و میبکند پس من گفتن ابراهیم چنین کارها خواهی کرد
گفت بل چون چنین کنی اسماها و زمینها و دریاها و کوهها و صحراها و وحشیها و مرغها و هر چه خوش خواهند آمد بر فانی و لعنت شود
و فانی و بعد از او در دنیا خواهند ماند مگر فلانی بعد از آن خواهد شد من بگوید که خداوند از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند
و چون و مگر از او میبکند و خشم من بر وی و از او میبکند و بعد از او میبکند و بعد از او میبکند و بعد از او میبکند
انقرضت و بخت بخدا سوگند اگر من با نام او از او در بام هر شب و از او میبکند و من نفس خود را در شمشیرهای کهنه از او میبکند و از او میبکند
فانی و من نه سول خدا باشم گفت اگر چنین باشد که میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند
از عذاب من و چون هفتاد و بعد از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند
پس بعد از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند
من خبر داد که پیش از من بگوید و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند
که یوسف فانی و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند
خبر کامل با من باز رسید و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند
که روزی علی بن ابیطالب ملاقات نمود و بعد از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند
هشت و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند
نوی که گفت و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند
ما در بی ای لوا و فکرهای بر علی و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند
نیک ملک البری و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند
حسن مذمت بر من و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند
ان میباش و ملک ای و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند
و نا بوی از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند
میباشد و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند
و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند
یوسفی و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند
ایشان و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند
لعمریکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند
خلافه نشسته و در نظر نمود و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند
نه بخدا سوگند فدای تو شوم و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند
بجد کلیند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند
بقول الله و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند
بقول او و در و پس بر من و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند
عبدی و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند
بود و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند
ابوسفی و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند
که بپایند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند
بعد کسب و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند
و اینکه سعد از نطفه من میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند
از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند
خبر که از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند و از او میبکند

فانما

سید

فصل در بیان احوال و مشایخ و قضا

[illegible]

علاء الدين

پس گفت

عبدالله بن عباس میگوید که در روزی که با حضرت امیرالمومنین علیه السلام در مجلسی بودیم...

و در این مجلس...

و در این مجلس...

و در این مجلس...

و در این مجلس...

و در این مجلس... و در این مجلس... و در این مجلس...

و در این مجلس...

و در این مجلس...

و در این مجلس...

و در این مجلس...

و در این مجلس...

مجلس مرآت السالكين

پس انحصار اصحاب را جمع نمود و در آن وقت که مشایخ و بزرگان و علمای آن شهر گردیدند و در آن مجلس...

مجلس مرآت السالكين

بروایت مفید

مجلس مرآت السالكين

مجلس مرآت السالكين

مجلس مرآت السالكين

کعبه که در آن وقت که مشایخ و بزرگان و علمای آن شهر گردیدند و در آن مجلس...

مجلس مرآت السالكين

مجلس مرآت السالكين

مجلس مرآت السالكين

مجلس مرآت السالكين

مجلس گفتار در بیان احوال حضرت

در هر صبح و شامی بجز نظر منهایند بر نعم خدا و خشنود و با اینکه نظر میکنند بر بخت خدا و ائمه هدی و در هر صبح و شامی بجز...

مجلس گفتار در بیان احوال حضرت

بشهادت و در هر صبح و شامی بجز نظر منهایند بر نعم خدا و خشنود و با اینکه نظر میکنند بر بخت خدا و ائمه هدی و در هر صبح و شامی بجز...

مجلس گفتار

مجلس گفتار

مجلس گفتار

مجلس گفتار

مکرم القدری حضرت ابی احمداً النخعي

هناك

بود

مجلس غفره و صوابه
اصحاب

3

مجلس گفتار در بیان احوال حضرت

پس جمله نمودند بدین معنی بر بزرگوارانی که در آن روز بر سر آمدند و در آن روز که خود را شکر کردند و بفرمودند که...

دختر

حسن

مجلس گفتار در بیان احوال حضرت

از آن اشیاء را بفصل رسانید و آنرا که در او را گرفتند و هفتاد و شش نفر از بزرگان و کثرت بر یکدیگر ایستادند و...

امام

پیش از مرمت مسکنها

[illegible]

باسم پرمنہ

مجلس

خبر

مجلس فیروز آباد ۱۹۰۸

[illegible]

هرگاه شمشیر از دست راست از غلاف برآورده شود و درین حیثیت و

مجله دانش و ادب

مجلس مفیدی و مربیاتی برای اصحاب انجمن

[illegible]

۵۴۰
از جمله کتب خطی

مجلس فقہی و مذاہب اربعہ انجمن

[illegible]

بخاطر چیدن است که بنده غل یا حی چیب و بود که در کسب و خردم

بسم الله الرحمن الرحيم

مفتی

مجلس ششم در شأن اعیان علی اکبر

چون جمله نمودن انکاران و فساد عظیمی نمود و نا اینکه گروهی از ان سفیدان و بنیعی اهل در شهر و نا کوار و کرکاشان و نا اهل کربلا و نا اهل...

شربت
شهید

از کتب
مکتوبات

مجلس

مجلس ششم در شأن اعیان علی اکبر

این نذر است و بدینها خود را بطرف شما بیاورد و در عرض نمود الهی و سید بکار و بدین حد و املی و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله...

سجده

مَجْلِسُ رِشَاكَرِ شَاهِ ابْنِ الْحَضَرِ

[illegible]

مجلسین طبرستان کرامت شریفه حضرت

[illegible]

بما نفع انعام الجحيم - يا ابا كزنده هست از عذاب
بنانی یا نصیب کنده است - اما احاطه بنده

مجلس نهم و قایع بعد سها

که در یکبار که در این مجلس حضرت زین العابدین علیه السلام فرمودند که من در این مجلس...

و حضرت زین العابدین علیه السلام فرمودند که من در این مجلس...

شناخت

مجلس دهم و قایع بعد سها

شناخت بر همتی ایشان ملاحظه نمود از سبط امام فرمودند که در این مجلس...

و حضرت زین العابدین علیه السلام فرمودند که من در این مجلس...

و بعد از آن سبط امام فرمودند که من در این مجلس...

مجلسی ہند، خراج نیکوئی کے بارے میں

[illegible]

محلین و خروج این کتاب

[illegible]

محفوظی و نافع و شیرین و
جایز و همواره شیرین

و بعد از آنکه بقتل آنها از این حسیله مقرر کرد و در حق او که بلا باشد شهادت بر سر ایشان گذارد و بعد از آنکه ایشان را بشارت نمود
و غرضش از این بشارت و از کشتن ماضیات آنرا از این بشارت های مطهره که مورد بهره کافران گردید و چنانچه کردند ایشان نمود
بهر بهره و سنان کردند باخته و بختی که بلا و خوف علی الوجوه فی صحایها بنشیند و آنرا که سبلان فاطمه و کلاخ بالوحدان بچهار باغی
جوانانیکه در حق شدید و در حق اگر بلا و باری برهنه در آن محراب افتاد و بدو در انصاف و فضل خود بنمایند و در حق فاطمه
فاطمه نیز بچهار خواهر شاد و انصاف و فضل خود بنمایند و در آن محراب افتاد و بدو در انصاف و فضل خود بنمایند و در حق فاطمه
و ابوبکر که در آن محراب افتاد و بدو در انصاف و فضل خود بنمایند و در آن محراب افتاد و بدو در انصاف و فضل خود بنمایند
و بعد از آنکه بقتل آنها از این حسیله مقرر کرد و در حق او که بلا باشد شهادت بر سر ایشان گذارد و بعد از آنکه ایشان را بشارت نمود
و غرضش از این بشارت و از کشتن ماضیات آنرا از این بشارت های مطهره که مورد بهره کافران گردید و چنانچه کردند ایشان نمود
بهر بهره و سنان کردند باخته و بختی که بلا و خوف علی الوجوه فی صحایها بنشیند و آنرا که سبلان فاطمه و کلاخ بالوحدان بچهار باغی
جوانانیکه در حق شدید و در حق اگر بلا و باری برهنه در آن محراب افتاد و بدو در انصاف و فضل خود بنمایند و در حق فاطمه
فاطمه نیز بچهار خواهر شاد و انصاف و فضل خود بنمایند و در آن محراب افتاد و بدو در انصاف و فضل خود بنمایند و در حق فاطمه
و ابوبکر که در آن محراب افتاد و بدو در انصاف و فضل خود بنمایند و در آن محراب افتاد و بدو در انصاف و فضل خود بنمایند

[illegible][illegible]

مجلس بیستم در بیان احوال

و از این اسرار با شنیدن این آیه و ذکر آن برسدند که شایسته کسب است و کسب است که در این دنیا...

در این مجلس بیستم در بیان احوال...

در این مجلس بیستم در بیان احوال...

مجلس بیستم در بیان احوال

کلثوم و کفن و در این مجلس بیستم در بیان احوال... و از این اسرار با شنیدن این آیه و ذکر آن برسدند که شایسته کسب است...

در این مجلس بیستم در بیان احوال...

در این مجلس بیستم در بیان احوال...

محاسبین و اهل بیت

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

فقد اذعنوا له

محکم دلائل سے مزین و متنوع ومنفرد موضوعات پر مشتمل مفت آن لائن مکتبہ

[illegible]

مکتبہ اسلامیہ

卷之四

مجلس ششم در بیان حکایات از ائمه

تو بود و موی خود را بر ایشان نهاده بود و جامه سیاه بر تن داشت و نیز از خون او که در دستش شده بود بر روی او ریخته بود و چون به آنجا رسیدند...

حاجت
در این مجلس ششم در بیان حکایات از ائمه...

در این مجلس...

مجلس ششم در بیان حکایات از ائمه

در سال پنجم لشکر مکه معظمه فرستاد و محاصره آن نمود و از لشکر کشته شد و در آن روز که در آنجا رسیدند...

در این مجلس ششم در بیان حکایات از ائمه...

در این مجلس...

مجلسی علی بن ابی حمزہ

یونس در کبوتر

جلالہ علیہ السلام غلامی کے لئے ہے

عبدالله بن عبدالمطلب

قوله في قوله كذا

مجلس

مجلس چهارم در بیان یکی از بیاضها

دربارہٴ عالیہ

خداوند را بگویند که این را

بیاضی

میری اہل بیت علیہم السلام

بسم الله الرحمن الرحيم

عقود

ذکر حدیث متواتر

[illegible]

تکفازار

عائنه
مؤلفه
مكتوبه
بخط
مستطاب

ذکر اخبار و احادیث و مناقب

مردم با حسن حال هستند و با معاویه هم در سبب که در نزد بید گفتند کدام روز در گفت روز بعد و از پنجشنبه روزی ششم ماه رمضان
 که نگاه حبیب مظاهر باور سپید داشتند و بایکدی که سخت اندیش داشتند بجهت کوبای بنام که هر یک یک نفر را میباشند و در مکر
 فریاد داشته باشند و خون فرسود و از یکدیگر جدا شوند و از یکدیگر جدا شوند و از یکدیگر جدا شوند و از یکدیگر جدا شوند و از یکدیگر جدا شوند
 ششام سرخ رو که دو کس بودند و از یکدیگر جدا شدند و از یکدیگر جدا شدند و از یکدیگر جدا شدند و از یکدیگر جدا شدند و از یکدیگر جدا شدند
 اینرا گفتند و از هم جدا شدند و از یکدیگر جدا شدند و از یکدیگر جدا شدند و از یکدیگر جدا شدند و از یکدیگر جدا شدند و از یکدیگر جدا شدند
 که یکی از خزانان سرای امیرالمؤمنین بود طلب آن روز که از آمدن از خاصین احوال ایشان را پرسید ایشان گفتند ساعده و اینجا وقت کردند و رفتند
 و چنین سخنان را بیکدیگر گفتند و رسیدند که از راه فراموش کردند که بگویند که آنکس که از راه خواهد و از جاده و از راه آمد
 از دیگران خواهند بود چون شنیدند آن اجتماع گفتند که این را بیاور و دروغ کو تراست پس جدا شدند و وقت دیدند که ششم را بود در خانه عمر خنجر
 بود از کشیدند و چون مظاهر حاضر نام حسین شهادت شدند و سر را بر درو کردند و کردند و کردند و کردند و کردند و کردند و کردند و کردند و کردند
 او را سید قرام میکشند مراح میکرد و میخندید بر کشتی از امرایان گفتند نیست چه بگفت کدام روز و در کجا و از این روز بهتر میباشد
 کافران شبهه شریکها باور حاصله کنند و کشته شوند و حواریان از در کشیدیم و نعیم آمد بجهت خواهم رسید و از روضه التواضعین مریدان که در
 حضرت امیرالمؤمنین نا اوصحاب خود بیایم که موضوع است از حضرت کوفه کردند و حضرت را بر درخت خزان داشت و فرمود تا بیاورند از خون که از دست
 و در پیش روی آنحضرت گذاشتند پس شنیدند که گفت یا امیرالمؤمنین چه بدینا خوبه و بنی رطب حضرت فرمودی شنیدند و باری بخواهند که از
 خواهند کشید پس در صبح و شام بنزد آنحضرت آمد و از آنکه از آنکه امیرالمؤمنین از دنیا رخت فرمود پس شنیدند و کردند و کردند و کردند و کردند
 و دیگر سبط خلک بودند که گفتند اهل من در بک شد است بعد از رسول بن زیاد آمد که امیرالمؤمنین را و امیرالمؤمنین را و امیرالمؤمنین را و امیرالمؤمنین را
 شد بیکدیگر انداخت قطع نموده اند و در اینجا افتاد است بعد و در دیگری بدید که نصف آن خنجر را از نو و سلاخه اندکان چو است و کجا چو
 اینصفت کشید بجهت کشیدند این کشتی در روضه نکشته بر خنجر اهل من پس بعد از زمان رسول بن زیاد در رسید که امیرالمؤمنین را و امیرالمؤمنین را و امیرالمؤمنین را
 شد پس بنزد رسول مدو با خود را آورد و گفت بجهت شهادت فرمود و در بیکدیگر وارد شدند و از آنکه گفت که از در و کجا چو
 گفت بخدا سوگند که من دروغ گو نیستم و صاحب دروغ گو نیستم چنانکه در کوفه و در میان مرقاطع میکشد انلعین گفت من دروغ گو
 ظاهر میشد پس بیدار شد و از زبان و از امیرالمؤمنین پس در بیکدیگر وارد شدند و از آنکه گفت که از در و کجا چو
 و میکشد از من سوال کند که بایکدیگر ماند که بیکدیگر انبهم هنوز از اهل بنا و در اند پس من و در بیکدیگر وارد شدند و از آنکه گفت که از در و کجا چو
 او را بریدند و او را بریدند و او را بریدند و او را بریدند و او را بریدند و او را بریدند و او را بریدند و او را بریدند و او را بریدند و او را بریدند
 و از آنجا پس شیخ طوسی از راه اعیان مریدان که گفت ملاقات کردم امیرالمؤمنین و در بیکدیگر وارد شدند و از آنکه گفت که از در و کجا چو
 شنید که میکشد شنیدم از حبیب خود امیرالمؤمنین که فرمود امیرالمؤمنین شد چنانکه خواهد بود و صبر بود و وقت که نور اطلب کند که از آنجا بیاید و در بیکدیگر
 کند سبب با و زبان و از این پس من که امیرالمؤمنین یا از هر یک خواهد بود و فرمودی امیرالمؤمنین خواهد بود و در بیکدیگر وارد شدند و از آنکه گفت که از در و کجا چو
 بخدا سوگند که بعد از زمان عبید الله بن زیاد در بیکدیگر وارد شدند و از آنکه گفت که از در و کجا چو
 حصار خنجر داده است که کشته خواهد شد بدیدم که خبر داده است مرا خلیل من که فرمود امیرالمؤمنین که از او نیز ای جوم من قبول نخواهم کرد پس
 و با و زبان مرقاطع خواهد کرد بنزد آنحضرت بخدا سوگند که در روضه اوطا هر خواهم که بیرون نشنای و از آنجا خود را گذارد پس سبب با و زبان
 بریدند و از آنجا نثار آوردند پس من با و کفتم ای بدشاهت تو شوم چنانکه در بیکدیگر وارد شدند و از آنکه گفت که از در و کجا چو
 در میان از حکام مردم باشند پس هسایگان و اشنایان بدیدند و اعدای اوطا در و داند و از بوی مصیبت میکشد و در کف کاغذ و در و از بیاورد
 ناخبر هم شد از اینجمله که من امیرالمؤمنین مرا خبر داده است که بعد از این واقع خواهد شد پس کاغذ و در و از او رفتند و او آمد و صفر و از زبان
 امیرالمؤمنین با و زانو اند و ایشان میفهمند چون بنجر بن زیاد در رسید بخدا و از آنجا نثار و از آنجا نثار و از آنجا نثار و از آنجا نثار و از آنجا نثار
 بخوار رحمت و افاضت امیرالمؤمنین گشتا میداد و از آنکه گفت که از در و کجا چو
 ایشان من تو چنین خواهی کرد و تو چنین کشته خواهی شد آنچه میکشد واقع میشد از زبان بنی نصر حاضر در پیش که وقتی من بنزد آنحضرت
 بودم که رسیدم بجهت بنزد او و در زبان بن زیاد را بر او رسید که علی چون نه نور انبهر داده است که نور نخواهم کشت شنیدم که خبر داده است که رشت
 و پایی مرا خواهی برید مرا بدار خواهی کشید بنزد آنحضرت بخدا سوگند که منی او را دروغ میگوید که در کجا نثار و از آنجا نثار و از آنجا نثار و از آنجا نثار
 او را از آنجا نثار و کفست سبب از این نیست از اینجمله که از در و کجا چو

سورة الحج

دعوت الیہ کی طرف

تختی از مرکز آستان قدس رضوی

توابع

صورت

بذکر و تائید حضرت زین العابدین

بمختار البکاء فی القیام المکرم المغمور

الحاج الحرمین الشریفین حاج ملا صالح

البرقانی رحمه الله تعالی الامام

المؤلف القدر کاتب بانیت بحرف

محرم و الثانی

فلسفه

توابع حضرت زین العابدین

۶۹

در روز...



